

درس ششصد و هشتاد و نهم

عدم دخالت جوهریت ماده و جوهریت جنس در انتزاع جنس از ماده بنابر نظر مرحوم

آخوند (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. ما با اینکه نسبت به کارهای مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بیش از بقیه اطلاع داشتیم ولی بعد از فوتشان با یک سری مسائل عدیده مواجه شدیم که شاید کسی نداند که عجب ایشان در زمان حیاتشان چه کارهایی انجام داده که حتی خود ما اطلاع نداشتیم! نه من و نه اخوی‌ها و نه کسی دیگر، هیچ کسی خبر نداشت! مسائلی که بعد از فوتشان روشن شد که فلان قضیه مثلاً به کجا ربط داشت.

صحبت این شد که بعضی از آقایان می‌فرمایند حتماً باید طلبه بیاید در منزلشان کارت و شناسنامه و فتوکی پدر و مادر همه اینها را ارائه بدهد و... گفتم: خدا گذشتگان را بیامرزد خدا رحمت کند استادمان مرحوم آقای غروی آن موقع برای من تعریف می‌کرد که جدشان مرحوم حاج زین العابدین غروی که به اعتقاد ایشان خدمت حضرت هم رسیده بود در نجف بعد از سید یزدی مدتی مرجعیت داشت! به طور مستمر خدمت حضرت می‌رسید و ایشان یک قرائن و شواهدی هم بر این تشرف نقل می‌کرد. ایشان می‌گفت: پدرم می‌گفت که شخصی در نجف شروع کرد پشت سر پدر ما - یعنی جد ایشان - حرف زدن. طلبه معموری بود که این طرف و آن طرف می‌رفت و می‌گفت که این معلوم نیست چه کار می‌کند و اصلاً به ما نمی‌رسد و از این حرف‌ها! پدر آقای غروی می‌گفت که یک روز رفتیم پیش پدرمان گفتیم: آقا این شخص خیلی این طرف و آن طرف حرف می‌زند و فلان و این چیزها، به من گفت: این دفعه اگر او را دیدی آهسته به طوری که کسی نفهمد دهانت را دم گوشش بگذار و بگو که حاجی فلان را می‌شناسی یا نه؟ همین! می‌گفت: یک روز او را در خیابان دیدم و گفتم: بیا با تو کار دارم. می‌گفت: تا آمد خواست شروع کند و قبل از آن که کتابش را باز کند گفتم: پدرم گفت که حاجی فلانی را می‌شناسی؟ تا این را گفتم یک دفعه سرش را پایین انداخت و همین طوری رفت. حالا این حاجی فلان چه کسی بود؟! کسی بود که از طرف ایشان هر ماه می‌آمد به این یک مبلغی می‌داد و هیچ کسی خبر از این قضیه نداشت حتی ما هم خبر نداشتیم. پدر آقای غروی می‌گفت که ما هم خبر نداشتیم و این شخص نمی‌دانست [که از طرف ایشان است] و خیال می‌کرد این حاجی این را از طرف خودش دارد می‌دهد لذا به ایشان فحش می‌داد و از این طور چیزها!

خدا گذشتگان را رحمت کند آنها که بودند و اینها چه هستند؟! علت و منشش تهی بودن و خالی بودن است که می‌خواهند پُر کنند اما آنها پُر هستند؛ پر از عبودیت، توکل، توحید، پر از خدا دیدن و پر از امام دیدن اما این خالی است و هیچ چیزی نمی‌بیند لذا مدام به این وسیله می‌خواهد رفع نقائص بکند.

در این جلسه به تقریر مسئله مرحوم آخوند می پردازیم و بعد هم آن اشکالی که بر این تقریر وارد می شود را بیان می کنیم اما جواب این مسئله دیگر ان شاء الله برای بعد می ماند. در تقریری که مرحوم آخوند در رویه مشاء فرمودند، در آنجا صحبت از فناء جنس در فصل و ماده در صورت بود و بر همین اساس مرحوم آخوند فرمودند که جوهریت ماده و جوهریت جنس دخالتی در انتزاع جنس از ماده ندارد بلکه نفس مسئله ابهام و

هدایت اولیاء مردم را به سوی نیاز و فقر و احتیاج (ت)

تلمیذ: مولانا دارد:

نفس از درهاست او کی مرده است *** از غم بی آلتی افسرده است ***

استاد: به به، اینها می خواهند ما را به سمت پُری ببرند؛ پُری یعنی صفر بودن؛ نیاز و فقر و احتیاج! ولی ما نمی رویم و جفتک می زنیم دائماً آن راه و رسم را کنار می گذاریم و از پیش خود راه دیگری را اقتراح می کنیم! آنها می گویند که بابا به آن سمت بیا راحت شو! واقعاً اینها راحت تر هستند یا آنها؟! جدّاً ها؟! اگر به راحتی باشد و به همین اعصاب راحت و خیال راحت و اینها باشد، اینها شب راحت می خوابند یا آنها می خوابند؟! او در خواب که هیچ بلکه در نمازش هم به فکر نقشه و برنامه است که چه کار بکند و چطور قضیه را بیچاند و درست بکند و ... ولی این، همه را رها کرده و بی خیال است و می گوید که هر چه از آن بالا می آید بیاید، کدام راحت تر هستند؟ کدام دردسرشان کمتر است و کدام بارشان سبک تر است؟! این طرف که راحتی است و ... کدام بارشان سبک تر است؟!

عکس العمل علامه طهرانی در موقع اطلاع از خبر حرف زدن پشت سر ایشان (ت)

آمدیم به مرحوم آقا گفتیم - البته من نگفتم یکی دیگر از اخوان گفت - که آقا فلانی این طرف و آن طرف دارد علیه شما حرف می زند و چه می کند و فلان می کند! مرحوم آقا قاه قاه می خندیدند، نه خنده برای ماها که مثلاً تسکین پیدا بکنیم یعنی همین طوری هرهر خنده که فلانی چرا این قدر زحمت می کشد؟! چرا این قدر زحمت می کشد؟! مگر نمی دانند همه اینها به عبای ما می خورد و به ما نمی خورد؟! مگر خبر ندارد؟! مگر خبر ندارد که همه این حرف ها به عبای ما می خورد و به ما نمی خورد؟! چرا این قدر زحمت می کشد و خودش را به زحمت می اندازد؟! حالا چه کسی اعصابش راحت تر است؟! آن کسی که دارد خودش را جر می دهد یا کسی که دارد هرهر می خندد؟! اعصاب کدام راحت تر است و فکر و خیال کدام جمع تر است و دردسر کدام کمتر است و بار کدام بیشتر است؟! اینها دائماً برای آدم بار اضافه می کند و شانه های انسان را سنگین تر می کند و هر چه انسان از اینها بیشتر داشته باشد بیشتر شانه هایش سنگین می شود. چقدر واقعاً اینها راه انسان را راحت کردند و واقعاً چقدر در این مسائل و مطالب متابعت از اینها فکر انسان را راحت تر و وجدان انسان را آسوده تر می کند و انسان را از آن تشویش و اضطراب و اینها بیرون می آورد!

*** . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر سوم، ص ۲۲۸:

نفس از درهاست او کی مرده است *** از غم بی آلتی افسرده است

اجمال ماده است که منشأ برای انتزاع جنس است نه جوهریت، اگر مسئله جوهریت بود خب صورت هم جوهر، چرا شما جنس را فقط از ماده اخذ می کنید و می گوید که ماده به عنوان مصداق و آن جنبه سعی خودش به عنوان جنس، صورت به عنوان مصداق و فصل به عنوان جنبه سعی، که در اینجا فصل از صورت انتزاع می شود و جنبه سعی پیدا می کند مثل ناطقیت کلی، انسانیت کلی، نطق کلی، آن نفس بشریت کلی و همین طور از ماده ... این انتزاعیتش به خاطر جوهر بودن نیست چون صورت هم جوهر است اما آن جوهر یک وقتی جنبه مصداقیت دارد که نه خود آن ماده قابل سرایت است و نه آن صورت قابل سرایت است چون هر دو مصداق هستند و مصداقی که الآن ماده زید دارد آن مصداقیتش قابل انتقال و تسری برای عمر و نیست این برای خودش هست ۶۸ کیلو وزنش هست و عمر و هم فرض کنید ۷۶ کیلو وزنش هست آن هم برای خودش هست خالد هم فرض کنید ۴۰ کیلو وزنش هست هر کدام از اینها برای خودشان هستند و این ماده برای خودشان هست ولی در اینجا یک جنبه انتزاع از این طرف، از آن طرف خود زید بودن و خود عمر و بودن و خود خالد بودن را در نظر می گیرید و به ماده او توجه نمی کنید، وقتی که می گویند: آقا امشب رفیق شما می خواهد به منزل شما بیاید، رفیق شما کیست؟ حسن آقا. شما فکر نمی کنید حسن آقا ۶۷ کیلویی می خواهد بیاید، نه! حالا آمد و به این حسن آقا خوش گذشته و ۷۷ کیلو شده است، شما منتظر ماده اش نیستید که این جسمش است بلکه حسن آقا را مدنظر دارید، یا اینکه نه فرض کنید با زنش دعوایش شده ده کیلو کم کرده و ۵۷ کیلو شده است! حالا چه شده این قدر لاغر شدی؟! می گوید که بابا خبر نداری گرفتاری روزگار و فلان و ... بابا خوش باش رها کن! دنیا و این قضایا را رهایش کن و راحت باش!

پس حالا که حسن آقا می خواهد منزل شما بیاید شما او را به این عنوان ۵۷ کیلویی یا به عنوان ۱۰۰ کیلویی هیچ وقت در نظر نمی آورید! ماده او را در نظر نمی آورید! وزن او را در نظر نمی آورید همان طوری که لباس او را در نظر نمی آورید که این آمدن زید با لباس خاصی باشد! فقط همان زیدیت زید در نظر شما مجسم است، همین طور وزن او، بدن او، رنگ او و حالا که نزد شما آمده مو دارد یا موهایش را زده شب جمعه است یا روز جمعه است محاسنش را اصلاح کرده یا نکرده و پشم و ریش گذاشته، هیچ کدام از اینها برای شما مطرح نیست چون اینها همه مواد اولیه است و مواد هیچ کدام مورد نظر نیست بلکه آنچه که مورد نظر است جنبه صورتیت اوست، آن مورد نظر این دعوت، ضیافت، لقاء و این حضور است! فرض کنید زید وزنش ۷۰ کیلو است به منزل شما می آید و می نشینید با او گپ می زنید و صحبت می کنید و از مطالب این طرف و آن طرف می گوید، شش ماه می گذرد دوباره به منزل شما می آید وزنش ۹۰ کیلو می شود باز شما همان حرفها را می زنید. در حرف تغییر ایجاد نمی شود چون صورت عوض نشده است و ملاک هم صورت است. **فعلیة** الشیء بصورته لا بمادته و آن شخصی که الآن در منزل شما حضور پیدا می کند آن شیئیت او و آنچه که

هویت او را تشکیل می‌دهد صورت او است و این ماده و بدن او یا ۷۰ کیلو است که اضافه می‌شود یا کم می‌شود و هیچ‌کدام از اینها ملاک نیست.

جنبه عموم و اشتراک داشتن ماده

پس آن چیزی که جنبه عموم و اشتراک دارد ماده است یا صورت است؟ اگر صورت هم مثل ماده جنبه اشتراک داشت این صورت هم به شکل یک امر مبهم برای شما تجلی و ظهور پیدا می‌کرد نه یک امر مشخص و ثابت که آن امر ثابت در قالب‌های مختلف می‌تواند ظهور پیدا کند؛ در قالب ۷۰ کیلویی، در قالب ۹۰ کیلویی، در قالب ۱۰۰ کیلویی، در همه اینها می‌تواند ظهور پیدا کند و حتی از زمان طفولیت تا زمان شیخوخت هم تغییر پیدا نمی‌کند و فقط وزنش عوض می‌شود فقط شکل و شمایل عوض می‌شود؛ فرض کنید شما یک طفل دوساله را در بیست سال بعد ببینید این ۲۲ ساله می‌شود، نگاه می‌کنید می‌گویید که این همان است درحالی‌که او را نمی‌شناسید ولی تا به شما می‌گویند که این همان طفل دوساله است که بیست سال پیش شما او را دیدید، شما حکم واحد به او می‌کنید درحالی‌که طفل دوساله آن موقع ۴ کیلو وزن داشت و الآن وزنش به ۶۰ رسیده است. چرا حکم واحد می‌شود؟! به خاطر صورتیتش.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: وقتی که شما نظر به ماده می‌کنید، اصلاً ماده در نظر شما نسبت به آن صورت به حساب نمی‌آید، یک امر مشترک کلی است بین چهار کیلویی و بین نود کیلویی، سی کیلو را داخل می‌شود، چهل کیلو را داخل می‌شود، شصت کیلو را داخل می‌شود و هیچ حسابی روی آن نمی‌شود! یک امر سیالی است که آن امر سیال وقتی که از شکم مادر به وجود می‌آید دو کیلو یا دو کیلو و نیم یا سه کیلو وزنش می‌شود، وقتی که ده ساله می‌شود فرض کنید ۲۵ کیلو وزنش است، وقتی که به جوانی می‌رسد شصت هفتاد کیلو وزنش می‌شود. هیچ ماده در نظر انسان و آن بدن در نظر شیء تحقق پیدا نمی‌کند و حتی عوام این را می‌فهمند، عرف هم این را می‌فهمد، بچه هم می‌فهمد، آن فقط شخصیت این پدیده خارجی و حقیقت خارجی است که آن شخصیت، شخصیت ثابت است و در طول حوادث تفاوتی نمی‌کند.

پس آنچه که جنبه سعی دارد نسبت به سنین مختلف در همه سنین خودش را نشان می‌دهد بدون اینکه خودش را مطرح کند آن عبارت از ماده بودن است. در قضیه و در حکم خودش را مطرح نمی‌کند مثلاً اگر قاضی بخواهد حکمی بر علیه شخصی کند او را نمی‌برد در باسکول بکشد که حالا بیا بنشین بینم چه کار کردی؟! اول وزن بردارد بعد بگوید که چه کار کردی یا موقعی که این جنایت را انجام می‌دادی وزنت چقدر بود الآن که پیش من نشسته‌ای و ترسیده‌ای بیست کیلو آب شده‌ای پس باید بیست کیلو اضافه شوی تا بتوانم درست قضاوت کنم! تمام این مسائل همه کنار هست چون ماده مطرح نیست و فقط ماده در اینجا به عنوان یک

امر سیال و قابل اشتراک در همه موارد یک حضوری دارد بدون اینکه انسان ذهنش متوجه او باشد و بدون اینکه بخواهد در نظر بیاورد!

صورت، مورد نظر افراد در حکومت‌ها و قضاوت‌ها و ارتباطاتشان

عدم وجود تغییر و تحول در صورت

آنچه را که در حکومت‌ها و قضاوت‌ها و ارتباطات خودش و در آنچه را که باید نسبت به او انجام بدهد در نظر می‌آورد عبارت از شخصیت اوست، شخصیت او چیست؟ همان نفسیت اوست و نفسیت او همان صورت اوست پس آن چیزی که قابل اشاره است و قابل توجه استقلالی است و قابل برای به حساب آوردن و به میزان آوردن است صورت شیء است که این صورت شیء در همه سنین طفولیت و شباب و شیخوخت یکی است، در این دنیا یکی است، در مثال و برزخ یکی است و در قیامت هم یکی است! آن صورت الشیء است که باقی می‌ماند.

مورد نظر بودن صورت در قیامت نه ماده

این همه فلاسفه و حکماء داد می‌زدند و درد داشتند از اینکه مسئله در قیامت مسئله صورت است نه ماده، نه اینکه اینها می‌گفتند که ماده‌ای وجود ندارد بلکه می‌گفتند که به وجود ماده و به عدم ماده کاری نداریم، نه اینکه نیست. اینکه بزرگان می‌فرمودند که قیامت قیامت صوری است نه قیامت مادی، بهشت بهشت صوری است نه بهشت مادی، عقاب و امثال ذلک عقاب صوری است نه عقاب مادی، همه برای این است که ماده یک امری است که اصلاً در میزان به حساب نمی‌آید، او شعور ندارد، او از خود اختیار ندارد، او از خود وجودی ندارد و اگر وجودی داشته باشد آن وجود را صورت به او می‌دهد.

بیان خصوصیات ماده موجود در قیامت

این مسئله است! نه اینکه ماده نیست، ماده هم در روز قیامت داریم فرض کنید بهشت و قیامت هم فقط قیامت صوری نیست قیامت مادی هم هست متنها نه هر ماده‌ای بلکه ماده متناسب با خودش، ماده‌ای که با این مواد فرق می‌کند؛ ماده‌ای که توالد و تناسل ندارد، ماده‌ای که زوال و کون و فساد ندارد، ماده‌ای که از نقطه نظر جهاز هاضمه و هضمی در یک وضعیت دیگری قرار دارد و به این کیفیتی که در این دنیا هست در آنجا نیست! اگر قرار باشد در آنجا هم ما همین روده و شکم را داشته باشیم و همین معده و لوزالمعده و کبد و اینها را داشته باشیم و میوه‌ها هم همان میوه‌ها باشد و اطعمه هم همان باشد از یک طرف می‌آید و از یک طرف می‌رود پس

آنجا خدا باید به اندازه دور بهشت دستشویی بسازد چون با آن بخوربخوری که آنجا راه می‌اندازیم ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ آلُ النَّفْسِ وَتَلَذُّ آلُ الْعَيْنِ﴾^۱ یک طرف ما باید دستشویی باشد و یک طرف ما هم باید دیگ آشپزخانه باشد!

آن موقعی که زمان مشروطه و این حرف‌ها بود، در کتاب خاطرات مکی می‌خواندم. آنجا دیدم که در این [سفارت] انگلیس - هر چه بر سر اسلام آمده از این انگلیس آمده این انگلیس! - دارند دستشویی می‌سازند! مگر چقدر در این سفارت آدم هست؟! پنجاه تا دستشویی برای چیست؟! گفتند: این عمه بیایند و بسازند! یکی گفت: صبر کن حالا کم کم صدایش درمی‌آید، وقتی دیدی اینجا صف کشیدند [می‌فهمی]! آن وقت جریان مشروطه شد، از قبل هم خبر داشتند و برنامه‌ریزی‌ها شده بود و جریان مشروطه شد و مردم آنجا پناه آوردند و می‌آمدند و می‌رفتند و بساطی بود! این دیگ‌ها را گذاشته بودند و مفصل می‌خوردند. گفت: این دیگ‌ها را می‌بینی؟! این دستشویی را هم می‌خواهد! این دیگ‌هایی که داری می‌بینی در سفارت چیدیم باید آن طرفش این دستشویی باشد! نمی‌شود که اینجا بخورند و بیرون بروند، آنها را می‌گیرند. باید همین جا مشکل حل شود.

حالا اگر در روز قیامت قرار بود ما همین ماده را داشتیم [آن وقت مثل همین دنیا می‌شد] البته مرحوم آقا در جلد ششم معاد شناسی که مسئله شبههٔ آکل و مأكول و کیفیت آن را ذکر کردند در آنجا هم شاید خلاصه مسائلی باشد و نظر صدر المتألهین را آنجا با یک تغییر و تحولاتی ذکر کردند.^۲

خلاصه عرض بنده این است که اگر قرار باشد بدن همین بدن باشد یا باید قضیه مثل قضیه حضرت موسی باشد که در آنجا در آن چهل روزی که در کوه طور بود، در روایات داریم: «**لَمْ يَأْكُلْ وَ لَمْ يَشْرَبْ طَرْفَةَ عَيْنٍ**» یا «**لِحظّة واحدة**»^۳ اگر آن طور باشد خب هیچ چیزی نیست ولی اگر همین بدن باشد و به همین کیفیت باشد و همین جهاز هاضمه باشد، این جهاز هاضمه اقتضاء دیگری دارد؛ این جهاز هاضمه یک دخل و خرجی دارد.

بله، ممکن است انسان به همین کیفیت باشد ولی کیفیت جهاز هاضمه او تفاوت کند و دیگر این نحوهٔ تبدل این ماده به مادهٔ دیگر به تغییر و تبدل دیگری برگردد که آن جنبهٔ مجردیت در اینجا بیاید و آن حکومت و غلبهٔ تجردی که بر اطعمه و اشربهٔ آن عالم اخروی هست، آن جرمیت را از این ماده بگیرد و تبدیل به یک حقیقت روحیه و نوریه کند، آن مسئله ممکن است و برای بعضی از افراد هم در اینجا اتفاق می‌افتد که به واسطهٔ

۱. سوره زحرف (۴۳) آیه ۷۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۱۶:

«و در آنجا از هر چه نفوس اشتها کنند و چشمان لذت برند موجود است.»

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۶، ص ۸۲.

۳. مصباح الشریعه، ص ۱۹۶؛ شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۱، ص ۲۲۵.

غلبه نفس در آن حیثیت نوریه و روحیه، خصوصیات عمل و فعل و انفعال این جهاز هاضمه متبدل به خصوصیات روحی می شود و دیگر مسئله کون و فساد نیز در اینجا راه ندارد چنان که از بعضی ها این مسئله هم نقل شده است!

علی کل حال این وضعیت باید این طور باشد. حالا ما این طور هستیم؟! مثلاً داریم که در آنجا بدنی که انسان دارد سایه ندارد. خب اگر بدن در آنجا همین چیز باشد چطور سایه ندارد؟! مگر می شود که نور به یک جسم مادی بخورد و سایه نیندازد؟! این نمی شود. پس باید یک حیثیتی باشد و بدن در آنجا باید یک بدن دیگری باشد، نوری که در آنجا نور است بتواند عبور کند و از ماده رد بشود و دیگر سایه و ظلی در آنجا تشکیل نشود. علی کل حال إن شاء الله برویم تماشا کنیم. بیخود این قدر اینجا زور نزنیم تا بخواهیم ببینیم که چه خبر است! این مسئله قلیل الجدوی است. مهم همان مسئله استقلال صوری است که آن حیثیت صورت است که شخصیت شخص و آن هویت شخص و آن اینت شخص را تشکیل می دهد حالا در هر قالبی و شکلی و در هر بدنی می خواهد باشد [فرق ندارد].

این مسئله را اگر در نظر بگیریم آن وقت به کلام مرحوم آخوند می رسیم که در پاسخ اشکال بنابر فلسفه مشاء این پاسخ داده می شود که ماده یک امر مبهمی است؛ یک امر مبهم و قابل برای تسری به همه است. آن دو کیلو بودن یک طفل در همه ممکن است وجود داشته باشد. در یک بیمارستانی که پانزده تا بچه به دنیا می آیند ممکن است بین دو کیلو و دو کیلو و نیم و سه کیلو و سه کیلو و نیم باشند و هیچ توجهی نیست به اینکه حالا این سه کیلو یا دو کیلو است بلکه می گویند: اسمش چیست، پسر کیست، شکلش چطور است، مادر یا پدر دنبال این می گردد که این شکلش چطوری است، پسر است یا دختر است، خصوصیات روحی اش چطور است و... اما اینکه چند کیلو است را در آخر سؤال می کند، می گویند: سه کیلو بود، می گوید: پس خوب بوده است یا فرض کنید که دو کیلو بوده است. یکی وقتی به دنیا آمده بود یک کیلو و سیصد گرم بود همه گفتند: این چطور زنده می ماند؟! الآن برای خودش ۱۳۰ کیلو است. خلاصه اینها دنبال این وزن نمی گردند که این وزن در ذهن و در نظرشان باشد. نه، انسان فقط دنبال شخصیت این بچه می گردد.

پس این امر مبهم است و یک امر مستقلی نیست که یک امر اختصاصی و مبهم باشد. این دو کیلو در این هست در آن هست در همه اینها هست و همین طور تا این به سنین بالا برسد. اینجاست که اگر ما بخواهیم یک جامعی بین مصادیق پیدا بکنیم، نمی توانیم آن جامع را صورت شخصیه فرد به عنوان جامعیت بین همه قرار بدهیم. آن را که به عنوان جامعیت می توانیم تصور بکنیم باید قابلیت و استعداد داشته باشد، این قدرت را داشته باشد که بتواند با همه بنشیند و با همه برخیزد و با همه نشست و برخاست کند و آن عبارت از چیست؟ همان خصوصیتی است که لحم و استخوان و عظم است، بشره و شعر و این چیزهاست که با همه آنها هست اما

دیگر صورتی که بر این مترتب است نه دیگر، آن دیگر خطر قرمز است و آنجا را دیگر نمی‌توانیم به دیگری سرایت بدهیم، صورت او را نمی‌توانیم به دیگری سرایت بدهیم. این می‌شود: جنس! بله، از این نقطه نظر که این صورت یک جهات مشترکی را ابراز می‌کند که بین این و آنها اشتراک وجود دارد، یک کلی دیگر از این صورت گرفته می‌شود بدون اینکه این صورت نسبت به شخص دیگر بتواند قابل تسری باشد و آن عبارت از فصلیت است.

برگشت مسئله فصلیت به استقلال ماهوی و هوهوی خود شیء خارج

پس مسئله فصلیت به استقلال ماهوی و هوهوی خود شیء خارج برمی‌گردد و مسئله جنسیت به عدم استقلال مایزاء خارجی او برمی‌گردد و یک امر مستقلی نیست؛ یک روز هست و یک روز نیست. فرض کنید یک روز زید پنج کیلو است و یک روز پنج کیلو را ازدست می‌دهد پنجاه کیلو می‌شود. یک روز هست و یک روز نیست، مبهم است و این همراه با آن صورت هویت پیدا می‌کند و بدون آن صورت اصلاً معنا ندارد باشد. هویتش هویتی است که در صورت هست و فانی در آن صورت است. لحم بدون اینکه صورت به آن تعلق بگیرد ما اصلاً در دنیا نداریم درحالی که ممکن است همین صورت نفسیت انسان باشد و تعلق به قالب انسانی بگیرد.

من باب مثال شما وقتی که خواب می‌بینید آیا بدن شما در خواب دارد کار انجام می‌دهد یا همان صورت و خصوصیت و شخصیت شما دارد در خواب کار انجام می‌دهد؟ وقتی که دارد کار انجام می‌دهد شکل دارد یا ندارد؟ آن شکل در چه قالبی است؟ در قالب مثالی است. پس این را رها کرده و سراغ قالب مثالی رفته است! البته رها کرده یعنی تعلقش را کم کرده نه اینکه به‌طورکلی رها کرده است. پس شما می‌بینید که این به همین کیفیت هست و این می‌رود سراغ یکی دیگر و همین صورت لحمیت هم خودش یک صورت است که آن را از بقیه جدا کرده و هَلُمَّ جَرًّا. خب طبق این قضیه مسئله حل می‌شود به اینکه جنس باید از ماده اتخاذ بشود.

مرحوم آخوند در اینجا می‌خواهند این را بفرمایند که اصلاً چه کسی گفته که این نفس دارای جوهر است تا اینکه شما بخواهید جنسیت را از جوهر اخذ کنید؟! تا به حال صحبت در این بود هم **جوهرٌ مِنْ الْجواهر** و هم صورت **جوهرٌ مِنْ الْجواهر** و چون **جوهرٌ** به آن اشکال وارد می‌شود که چرا جنس را از ماده می‌گیرید، بروید از صورت بگیرید اگر هر دو **جوهرٌ**.

استقلال ذاتی نداشتن عرض

مرحوم آخوند اصلاً جوهریت نفس را می‌خواهند به‌طورکلی زیر سؤال ببرند که چه کسی گفته است که

اصلاً نفس جوهر است؟! نفس جوهر است در حیثیت استقلالی خودش، نه در حیثیت اضافی خودش به ماده، در آن حیثیت اضافی خودش به ماده دیگر جوهر نیست بلکه در آنجا عرض لازم برای ماده. همین ماده برای خودش یک عرض عام است که عارض بر صورت می شود و صورت هم عرض خاص است که عارض بر او می شود؛ دو عرض هستند که لازم و ملزوم یکدیگر هستند منتها از آنجایی که لازم باید اعم از ملزوم باشد، آن را عرض لازم برای صورت می گیرند و صورت عرض خاص بالنسبه به ماده می شود. پس وقتی این طور شد جنبه عرضیت که دیگر از جنس انتزاع نمی شود آنها برای خودشان هر چه هستند باشند، در حیثیت عروض فقط نفس العروض در اینجا شرط است و دیگر شما نباید در اینجا بگویید که ما جنس را از آن صورت می گیریم. این صورت هر ماهیتی که می خواهد برای خودش داشته باشد الآن در اینجا یک حیثیت بیشتر ندارد و آن حیثیت عروضش بر ماده است که باعث شده این ماده در اینجا قوام پیدا نکند. فقط همین! بیش از این نیست. در اینجا بر ماده عارض شد. حالا این نفس در ذات خودش و در صقع حالش چه هست، بله در آنجا قبول داریم که این جوهر! قبول داریم که این نفس

هَبَطْتَ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ *** وَرَقَاءُ ذَاتِ تُعَزُّزٍ وَ تَمْنَعُ
مَحْجُوبَةً عَنْ كُلِّ مُقَلَّةٍ عَارِفٍ *** وَ هِيَ الَّتِي سَفَرَتْ وَ لَمْ تَنْبَرِّقْ

این از آن بالا که دارد می آید هیچ وقت عرض، استقلال ذاتی ندارد برای اینکه بخواهد موجب تصرفی بشود و موجب قوام و موجب وجوب فی نفسه برای خودش باشد. آنچه که وجود فی نفسه و لفسه دارد آن عبارت از هر چیزی است که جنبه جوهریت داشته باشد و وقتی که جوهریت داشت می تواند قبول عرض کند و بر او عرضی عارض بشود.

پس اینکه الآن نفس قبل از اینکه تعلق به بدن بگیرد بنابر مکتب مرحوم شیخ و بنابر مکتب مرحوم آخوند که آن جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است بنابر هر دو قضیه این نفس دارای جوهر است؛ یا این جوهر را از اول داشته و بعد آمده به بدن تعلق گرفته یا تبدیل به جوهر خواهد شد؛ یعنی یک جوهری است که آن جوهر عام است و لکن این جوهر در بستر حوادث و در بستر آن ظروف مناسب متبدل به جوهر نفسانی خواهد شد. جسمانیة الحدوث و بعد هم سر از روحانیة البقاء درمی آورد و تبدیل به یک وجود مجرد و وجود نفسانی مجرد می شود.

۱. عشر قصائد و أشعار، ابن سینا، ج ۱، ص ۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۲۳:

۱- فرود آمد به سوی بدن تو از بالاترین محل و عالی ترین مقام، کبوتر و رقاء روح تو که دارای مقامی بس عزیز و محلی بس رفیع است.

۲- آن لطیفه روح از دیدگان هر عارف و آشنائی پنهان است؛ و عجب در اینست که او چهره خود را به نقاب نبوشانده است، بلکه دائماً پرده از رخ برافکنده و در مرأی و منظر عامه خود را هویدا ساخته است.

در هر دو قسمش این مسئله در صورتی است که ما به خود نفس **مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ** نظر بیندازیم نه به تعلق او، و در مقام انتزاع جنس و انتزاع فصل ما به خود او نظر نمی‌اندازیم، ما به نفس نظر نمی‌اندازیم، ما به آن ماده در اینجا نظر می‌اندازیم و وقتی که این طور شد پس این اخذ جنس دیگر در این صورت از ماده خواهد بود نه از او زیرا آن صورت در اینجا دیگر در این عروضش جنبه استقلال ندارد و آن جوهریت او مورد لحاظ نیست حالا هر چه می‌خواهد باشد باشد؛ اصلاً می‌خواهد جوهر باشد باشد، می‌خواهد عرض باشد باشد، این آمده در اینجا عارض شده و این عروضش در اینجا موجب شده است که این زید متولد بشود حالا هر چه می‌خواهد باشد ما به او کاری نداریم؛ در ذات خودش هر چه می‌خواهد باشد. آنچه که الآن در اینجا ملاک برای انتزاع هست، شما دنبال جوهریت می‌گردید می‌گویید که باید جوهر باشد، ما در اینجا جوهری نداریم، یک امری در اینجا عارض شده و عروضش این ترکیب را به وجود آورده و عروضش این شیء را به وجود آورده است پس باید از ماده در اینجا اخذ بشود. این کلام مرحوم آخوند بود و من دیدم افراد هم نسبت به این مسئله تأیید کردند و این مطلب را پذیرفتند.

آنچه که نسبت به این قضیه به نظر بنده می‌رسد این است که مسئله عروض در نفس نسبت به بدن آیا این عروض، عروض مقوله‌ای است یعنی از باب مقولات تسع این عرض در اینجا عارض شده یا این عروض عروض مفهومی است نه عروض مقوله‌ای؟! آن شیئی که الآن می‌آید و شما اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید؛ صورت بگذارید، غیر صورت بگذارید، هر چه می‌خواهید اسمش را بگذارید، نفس بگذارید، وقتی که می‌خواهد به عنوان عرض خاص بر یک موضوعی حمل و بار بشود آیا این عروض از مقولات تسع است؟ آیا از جده، متی، این، اضافه، کم، کیف و فلان است؟ خب با ترکیب یک عرض به این کیفیت با عرض دیگر که یک هویت خارجی به عنوان حقیقت فصلیه یا حقیقت جنسیه درست نمی‌شود! شما دو عرض را بر همدیگر عارض کردید و یکی عارض شد و دیگری معروض، صدتای دیگر را هم با همدیگر [عارض] بکنید کار به جایی نمی‌رسد! تا این عرض موضوع نداشته باشد و تا یک جوهری نداشته باشد که آن عرض بر او حمل بشود آن فصل و صورت خارجی در اینجا تحقق پیدا نمی‌کند.

این عروضی که در اینجا شما این عروض را درست کردید یک عروض مفهومی است. بله، می‌گویند که یک شیئی بر عروض مفهومی حمل می‌شود و آن معنای حملیت است. همان طور که وقتی محمول بر موضوع حمل می‌شود، می‌گویند: عارض شد، این هم همین است. حالا اگر در واقع فرض کنید محمول، نفس الوجود بود این **موجود** حمل می‌شود پس وجود عرض است؟! خب عرض که خودش در اینجا تشخص ذاتی ندارد بلکه تشخص او به تشخص موضوع است و قبل از او باید موضوع وجود داشته باشد تا اینکه او به واسطه او تشخص پیدا بکند.

حقیقت نفس حقیقت اشراقی

پس اینکه الآن شما آمدید نفس را عرض گرفتید و آن حقیقت او را یک حقیقت اشراقی گرفتید، ما اینها را قبول داریم. آن حقیقت نفس حقیقت اشراقی است و دارای آن حیثیت نورانی است و دارای سعه است را قبول داریم ولی صحبت در این است که در این عروض آیا ما موضوع و جوهر می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم؟ بله، یک حقیقت جوهریه نفسیه مستقله، این حقیقت صوریه نفسیه مستقله عارض بر یک ماده‌ای به‌عنوان عرض خاص می‌شود که همان مفهوم عرضیت را دارد نه جنس و خصوصیات عرضیت را! بسیار خوب مناقشه‌ای در اصطلاح نیست مناقشه‌ای در این حمل نیست و نسبت به این اشکالی وارد نمی‌شود. شما این را عرض خاص قرار بدهید، ماده را برای خودش حساب دیگری فرض بکنید، صورت را هم برای خودش حساب دیگری فرض بکنید و اینها بر همدیگر بار می‌شوند. اشکال ندارد ولی صحبت در این است که انتزاع جنس و انتزاع فصل از چیست؟! یا شما در اینجا باید بفرمایید که اصلاً ما نه جنسی در اینجا داریم و نه فصلی، هر شیئی برای خودش هم جنس است و هم فصل! مثل خورشید که یک حقیقت کلی است و یک مصداق هم بیشتر در خارج ندارد. آن کلی فقط یک مصداق دارد که از همان مصداق کلی اخذ می‌شود.

شمس در خارج اگرچه هست فرد *** می‌توان هم مثل او تصویر کرد^۱

این حقیقت، حقیقت واحد است؛ هر شیئی برای خودش هم ماده است هم صورت است، هم جنس است هم فصل است. یک وقت می‌خواهید این مطلب را بفرمایید خب اشکال ندارد و این مطلب هم با جوهریت ماده هم با جوهریت نفس باهم می‌سازد. این یک بحث دیگر است که هر ماده یک حقیقت مستقلی است که مختص به خودش است و صورت هم حقیقت مستقل مختص به خودش است و این در خارج یک ترکیب اتحادی است نه انضمامی، یک ترکیب اتحادی برایشان در خارج انجام می‌شود. بسیار خوب این یک مسئله است. نه اینکه شما وقتی که برای خود نفس هست آن را صورت بگیرید و آن را جوهر بگیرید وقتی که می‌خواهد عروض پیدا بکند جوهریت را از دست می‌دهد! چطور می‌شود جوهریت خودش را از دست بدهد؟! چطور می‌شود یک شیئی که در ذات خودش جوهر است موقعی که دارد عارض می‌شود یک دفعه این جوهریتش عرض شود؟! بالأخره یک شیء یا جوهر است یا عرض است و دیگر شق ثالث نداریم که نه جوهر باشد نه عرض باشد. حقیقت شیء و تشخیصش در خارج یا به جوهریت اوست یا به عرض اوست؛ جنبه عرضیت اوست. کم حقیقتش در خارج به عروض اوست. در خارج کم بدون قرطاس نداریم ولی قرطاس

۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۴:

شمس در خارج اگرچه هست فرد *** مثل او هم می‌توان تصویر کرد

بدون کمّ داریم؛ یعنی تصور قرطاس بدون کمّ حالا نه کمّ خاص بالأخره بدون کمّ که نمی شود! از آن طرف کمّ بدون موضوع معنا ندارد که باشد.

پس هر شیئی در خارج یا باید جوهر باشد یا باید عرض باشد و از این دو تا خارج نیست مگر اینکه مجرد باشد. خب چطور در اینجا تصور می شود که خود نفس تا وقتی که به حیثیت استقلالی و ذاتیش نگاه بکنید جوهرٌ شخصیةً نفسیةً متشخصٌ متعینٌ یَتَقَوَّمُ بِهِ المادّة و یَحَقِّقُ المادّة و یَکُونُ المادّة تمام اینها محفوظ، همین که می خواهد بیاید تعلق به بدن بگیرد هنگام تعلق به بدن گرفتن لیس بجوهر؛ جوهریت از او سلب می شود! این اشکالی است که بر این مسئله وارد شد. إن شاء الله تتمه اش برای جلسه بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد